اعوذباللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 ألا تری أنّ الاشیاء التی لیست بینها علاقة ذاتیة لیس وجود بعضها و لاعدمها فی مرتبة وجود الاخرا و عدمه.

 صحبت در روز قبل به اینجا رسید كه لحاظ مرتبه در اثبات یك قید یا در رفع آن قید، اقتضای رفع آن مرتبه را می‌كند نه اقتضای رفعی كه مقید است. و به عبارت دیگر رفع‌المقید لا الرفع المقید. در الانسان من حیث هوهو و همینطور هر اصطلاحی كه در اینجا وضع كردند از لحاظ ادبی این است اگر سلب قبل از آن مقید بیاید، دلالت بر رفع مقید می‌كند، یعنی همان موضوعی كه آن موضوع نسبت به آن قید و عدم آن قید یكسان است. و اگر سلب بعد از مقید بیاید در اینجا مساله به آن مرتبه برنمی‌گردد بلكه به مُحاكای خارجی این موضوع، برمی‌گردد از نقطه نظر ادبی. در اینجا در صورتی كه سلب مقدم باشد صحبت در این است كه چون سلب بر آن موضوع كه مقید است، مقدم شده است پس آن سلب به همان موضوع و اسمی می‌خورد كه او را تلو می‌كند نه به بعد از او، دیگر كاری ندارد كه بعد از آنی كه قید است چیست؟ فقط آن سلب، همان اسمی را كه بعد از او آمده است از دائره حكم ایجابی و سلبی بیرون می‌آورد. اصلًا به طور كلی می‌گوید این آنقدر مقام و شانیت دارد كه از سلب وایجاد خارج است. بعضی مواقع انسان این مطلب رادر محاورات استفاده می‌كند فرض كنید كه یك نفر یك شخص خیلی عالمی هست، یك شخصی دیگر در یك قضیه‌ای می‌خواهد با او مناظره بكند، در اینجا می‌گوئیم كه این اصلا چه مساله‌ای است كه شما می‌خواهید مطرح كنید؟! اصلا در یك وضعیتی هست كه بخواهد بیاید در اینچنین مجلسی شركت كند؟! این ننگ و عار نیست كه بیاید مناظره بكند با شخصی كه آن فرد اصلا شاگردِ شاگرد او هم به حساب نمی‌آید؟، نه اینكه یك فرد عدیل و قرین اوست! و ایشان یا با او مناظره می‌كند یا به علتی مناظره نمی‌كند، مثلا منعی برای او حاصل می‌شود یعنی اصل مناظره قابلیت دارد و شانیت را دارد منتهی حالا یا حاصل می‌شود یا نمی‌شود ولی در حالت اول می‌گوئیم اصل مناظره در اینجا منتفی می‌شود، این اصلا كیست كه مناظره بكند؟ این اصلا شاگرد شاگرد ایشان هم نیست و بطور كلی آنقدر رتبة او بالاتر است كه اصلا جایی برای صحبت كردن با آن شخص باقی نمی‌ماند و این را هم، همه انجام می‌دهند یعنی یك مساله عادی است چندی پیش یك حكایتی می‌خواندم از یك بنده‌خدایی در زمان سابق ـ در زمان شاه ـ كه در دانشگاه یك امتحانی گذاشته بودند برای افرادی كه در امتحانی برای استادی شركت بكنند یك فردی بود كه از همه آنها امتیازش بیشتر و بالاتر بود این اصلًا شركت نكرد، هرچه به او گفتند شركت نكرد گفتند چرا؟ گفت آخر من بیایم جایی امتحان بدهم كه افرادی كه دارند توی آن امتحان شركت می‌كنند شاگردِ شاگرد من هم به حساب نیایند اصلًا خود نفس شركت من در این مجلس صحیح است یا نه؟ و بالاخره او را استاد كردند با اینكه شركت نكرد. خود ما هم در محاورات خودمان یك همچنین مسائلی را استفاده می‌كنیم كه اصلًا موضوع را از دایره حكم بیرون می‌آوریم نه اینكه نفی حكم و قید از او بكنیم، از نقطه نظر ادبی در یك همچنین وضعیتی چه جمله ای باید بكار برد؟ آیا سلب را باید مقدم كرد بر آن موضوعی كه می‌خواهد حكمی از او برداشته شود یا سلب شود یا اینكه سلب متاخر از آن موضوع است؟ طبعاً در اینجا سلب را مقدم می‌كنند.

 مرحوم آخوند در اینجا ـ اشكالی هم كه می‌گیرند بر صاحب مواقف كه به همین مساله برمی‌گردد ـ می‌فرمایند: وقتی كه شما سلب را مقدم می‌كنید بر مقید، یعنی بر همان موضوعی كه می‌خواهید از او نفی قید بكنید در واقع همان موضوعی كه تلو كرده او را از دائره حكم خارج می‌كنید و چه حكم ایجابی بخواهید بر او بكنید یا حكم سلبی بكنید علی كل حال هر دو را در این صورت از آن نفی می‌كنید می گویید این اصلا شائنیتش بالاتر از این است كه اصلًا در تحت حكم بیاید، ما چه این طرف نقیض را از او سلب كنیم چه آن طرف نقیض را سلب كنیم یعنی در این شأن اصلا وجود ندارد لذا وقتی كه گفته می‌شود الیس بانسان من حیث هوهو بكاتب‌؟ در اینجا جواب این نیست كه الانسان من حیث هو لا كاتب یا اینكه جمله معدوله برایش آورده شود. وقتی كه ما نفی كتابت را از انسان می‌كنیم به معنای اثبات كتابت نیست كه رفع نقیضین باشد. بلكه رفع نقیضین در اینجا جایز است چراكه رفع نقیضین به لحاظ وجود خارجی و وجود واقعی ممتنع است ولی به لحاظ خود مرتبه و نفس المرتبه رفع نقیضین اشكال ندارد زیرا در مرتبه، اصلا نقیضین وجود ندارد. آن موضوع از حكم نقیضین خارج است. یعنی چه اینكه موضوع از نظر وجود خارجی یا قید برای او ثابت بشود یا نفی قید بر او حمل بشود ولی خودش فی حد نفسه، از این مساله خارج است لذا در اینجا رفع نقیضین اشكال ندارد.

 پس بنابراین ماحصل كلام مرحوم آخوند در اینجا این شد كه اگر ما سلب را بر آن مقید، مقدم بداریم این موجب می‌شود كه موضوعی كه بعد از آن سلب آمده «لیس الانسان من حیث هو» این انسانی كه در اینجا مقید است یعنی مقید به آن حیثیت مرتبه‌ای و رتبی خود است این انسان من حیث هو، نه انسان مطلق، یكوقت می‌گوییم لیس الانسان بكاتب خوب دیگر ما در اینجا آن من حیث هو را در اینجا بیخود نباید بیاوریم جهتی باید برایش بیاوریم آن تقید انسان به حیثیت من حیث هو، این تقید انسان به حیثیت موجب می‌شود كه وقتی كه لیس قبل از او آورده بشود این مقید برداشته شود. این جمله می‌شود رفع‌المقید. مقید چیست؟ انسان، قیدش چیست؟ من حیث هو، این انسان من حیث هو از دائره حكم بیرون می‌آید اصلا این را كنار می‌گذاریم نه حكم به كتابت برای او می‌شود و نه حكم به عدم كتابت می‌شود این را از این دایره خارج می‌كنیم.

 حالا اگر مساله اینطور نباشد یعنی اگر ما لیس را بعد بیاوریم بعد از الانسان من حیث هو می‌شود الانسان من حیث هو لیس بكاتب، این نفی در اینجا می‌خورد به الانسان، الانسان من حیث هو انسان از حیث خودش، و بخاطر خود ذاتیات خودش لیس بكاتب است، نفی كتابت را نمی‌پذیرد، نه اینكه از دائره حكم بیرون است این انسان من حیث هو، این انسان از حیث ماهیت، این انسان از حیث ذاتیات این ذاتاً قبول كتابت را نمی‌كند این می‌شود غلط. چرا؟ زیرا ما گفتیم كه انسان از رتبه ذات خودش علی‌السواء و لابشرط است، مطلق است نسبت به كتابت و عدم كتابت در حالی كه شما دارید در اینجا از این انسان من حیث هو، نفی كتابت می‌كنید یعنی در این ماهیت انسان عدم كتابت خوابیده است وقتی كه شما می‌گویید انسان تركیب شده از چند چیز، یكی حیوان و یكی ناطقیت و یكی هم عدم الكتابه، و هذا خلافٌ، بنابراین خود رفع در اینجا مقید است نه اینكه رفعِ مقید شده است یعنی رفع در اینجا خورده است به كتابت این عدم، خورده به كتابت، «عدم‌الكتابة» را شما بر انسانِ من حیث هو حمل كردید و در انسان من حیث هو نه كتابت حمل می‌شود و نه عدم‌الكتابة حمل می‌شود نه ضحك حمل می‌شود و نه عدم الضحك حمل می‌شود، نه جلوس حمل می‌شود و نه قیام و عدم الجلوس حمل می‌شود از دائره سلب و اثبات من حیث هو انسان خارج است نه اینكه یك نفی بر انسان من حیث هو حمل بشود توجه به این نكته باعث شده است كه حكما بیایند و در موضوع مرتبه، مرتبه را از دائره امتناع نقیضین خارج كنند. عدم توجه به این نكته باعث شده است كه بعضی بیایند و دچار اشتباه بشوند و این مساله سلب را درنظر نگیرند، تقدم سلب را درنظر نگیرند و نسبت به خود این موضوع من حیث هو در حال قید، در ارتباط با حمل قیود و یا رفع قیود دچار اشكال بشوند. بخاطر همین مرحوم آخوند در اینجا فرمودند سلب باید نسبت به آن موضوع باید مقدم باشد تا اینكه هردو نقیضین در اینجا از آن موضوع سلب می‌شود.

 حالا ببینیم ایشان این مطالبی كه در اینجا دارند با آنچه را كه ما گفتیم مطابق هست یا نیست؟ ممكن است آدم یك چیزی دیگر بگوید در حالی كه مؤلف یك چیز دیگر نوشته حالا تطبیق كنیم ببینیم درست گفتیم یا نه؟ لانّ خلوّ الشیء عن النقیضین فی بعض مراتب الواقع غیرمتسحیل خالی بودن شیء، موضوع از طرف نقیضین در بعضی از مراتب واقع، كه خود مرتبه ذات آن موضوع است غیرمستحیل است آنچه كه مستحیل است چیست؟ بل انما المستحیل خلوه فی الواقع این است كه این موضوع از واقع خالی باشد، واقع یعنی حیثیت خارجی. از واقع كه خارج است خالی باشد یعنی به لحاظ وجود. لان الواقع اوسع من تلک المرتبة چون واقع وسعتش از این مرتبه بالاتر است واقع به دو معنا گفته می‌شود یعنی شامل دو معنا می‌شود یكی به موضوع به لحاظ نفس مرتبه ماهیت، یكی به موضوع به لحاظ وجود خارجیش هر دو اینها را شامل می شود. البته من خیال می‌كنم اطلاق واقع در اینجا یك مقداری مسامحه باشد نفس الامر بهتر است چون واقع محل وقوع است و وقوع به معنای ثبوت است در حالی كه ما در مساله ماهیت و ذاتیات ماهیت در آن مرتبه از ثبوت و از وقوع و وجود بحث نمی‌كنیم، صحبت در ماهیت به خود مرتبه ماهیت تعلق می‌گیرد و ما نه كاری به ثبوتش داریم و نه به عدمش داریم، لذا من خیال می‌كنم اگر به جای واقع ایشان نفس الامر می‌گفتند من این شبهه را نداشتم علی كل حال اصطلاح است. ألا تری أن الاشیاء التی لیست بینها علاقة ذاتیة ما این مساله را در مورد موضوعات خارجی هم می‌بینیم، اشیائی كه بین آنها علاقه ذاتیه نیست به لحاظ علت و معلول، اینها بینشان هیچ علقه‌ای وجود ندارد لیس وجود بعضها ولا عدمها فی مرتبة وجودا الاخر او عدمه اصلًا وجود و عدم آنها در مرتبة وجودی دیگر و عدمش لحاظ ندارد. یعنی وجود یك امر در خارج متوقف بر عدم امر دیگری نیست وجود این لیوان در اینجا متوقف بر عدم این ضبط صوتها نیست یا نه مترتب بر آن است و نه غیرمترتب است اصلا هیچ ارتباطی ندارد چرا؟ چون بین این موضوعات خارجی، علقه‌ای وجود ندارد یعنی علیتی در آنجا وجود ندارد یا سلبیت و معداتی در خارج وجود ندارد نسبت به یكی بر دیگری، همین‌طور نسبت به خود ماهیت، ذات در مرتبه ذاتیات ذات در آنجا هم مساله به همین كیفیت است. خوب این یك مطلب است، دلیل دیگر علی ان نقیض وجود الشیء فی مرتبة من المراتب دلیل دیگری كه در اینجا هست نقیض وجود شیء، نقیض وجود كتابت در مرتبه‌ای از مراتب دفع وجود، این فیها است كه وجود شیء در آن مرتبه دفع شود یعنی وجود الشیء در آن مرتبه راه ندارد بان تکون المرتبة ظرفا للمنفی لا للنفی به اینكه مرتبه ظرف برای منفی باشد نه اینكه ظرف برای نفی باشد وقتی كه ما می‌گوییم لیس الانسان من حیث هو بكاتب در اینجا نفی كتابت از انسان بلحاظ آن اقتضای ماهیتِ كتابت نیست بلكه به لحاظ عدم الاقتضاء آن انسان است نسبت به كتابت، یك وقتی می‌گوییم انسان اقتضای عدم‌الكتابة را می‌كند لیس الانسان من حیث هو حالا فرض كنید ما در اینجا لیس را مقدم كردیم، اشكال هم ندارد لیس الانسان من حیث هو بطائر این رفع طیرانی كه داریم از انسان می‌كنیم این رفع طیران این در ماهیت انسان فرض كنید كه وجودِ انسانِ خارجی خوابیده است وقتی انسانی را در نظر بگیرید كه دارای رأس است و ید است رجل است و این بدن ظاهری، خوب این انسان اقتضای عدم الطیران می‌كند بله وقتی كه حمامه و كبوتر را در نظر بگیرید خوب این حمامه اقتضای طیران می‌كنید خوب وقتی كه شما نگاه به این حمامه می‌كنید می‌گویید كه این وجود و این موضوع مقتضی برای طیران است ولی وقتی كه به انسان نگاه می‌كنید می‌گویید این اقتضا نمی‌كند پس این انسان فی حد نفسه اقتضای عدم را می‌كند، نفی عدم را می‌كند ولی ما در بحث انسان كه در آن مرتبه می‌خواهیم آن كتابت را از انسان در خود مرتبه برداریم و می‌خواهیم بگوییم كه انسان ذاتیاتش چیزهای دیگر است، ذاتیات انسان فرض كنید حیوانیت است و ناطقیت است و ذاتیات خاصی دارد این كتابت در انسان راه ندارد ولی خوب یك وقتی به شما می‌گویند پس چطور ما می‌بینیم این انسان در خارج دارد می‌نویسد و كتابت دارد؟ می‌گوییم استعداد و قوه كتابت را انسان دارد نه اینكه ذات انسان اقتضای كتابت را بكند اگر ذات انسان اقتضای كتابت را می‌كرد پس همه افراد از هنگام تولد، همین كه از شكم مادر درمی‌آیند باید مشغول نوشتن بشوند، شروع كنند مشق بنویسند! در حالتی كه خوب این خیلی كار دارد حالا باید كم‌كم بیایند شیر بخورند، بزرگ شوند، چموشی‌ها این وسط دارند مدرسه بروند، یاد بگیرند بعد بعضی از اینها می‌نویسند بعضی‌هایشان هم تا آخر عمر می‌گویند برو بابا اینها نه به درد این طرفمان می‌خورد نه آن طرفمان، این همه نوشتند چه شدند كه حالا ما بیائیم بنویسیم ما می‌رویم یك مشقهای دیگر می‌نویسیم ما نمی‌آییم این مشقهای كه باعث اتلاف وقت است اینها را بنویسیم، درست شد لذا در اینجا می‌آییم این كتابت را از ذات انسان به طور كلی نفی می‌كنیم نفی كتابت از ذات انسان به معنای اثبات كتابت نیست به معنای این است كه ذات انسان مطلق است به نسبت به كتابت و عدم‌الكتابة این دیگر در اینجا مرتبه ظرف برای منفی می‌شود منفی در اینجا كتابت است آن مرتبه انسانیت است در انسانیت كتابت راه ندارد نه اینكه انسانیت اقتضای عدم‌الكتابة را می‌كند نه اینكه مرتبه ظرف برای نفی باشد یعنی مرتبه انسانیت هست آن مرتبه انسانیت در آن لاكتابی است این در اینجا مرتبه ظرف برای نفی شده است ولی اگر بگوییم مرتبه ظرف برای منفی است یعنی انسانیت در آن مرتبه لااقتضاء است ما خود انسانیت را نفی می‌كنیم تا با نفی خود انسانیت، طبعاً كتابت و عدم كتابت هردویش نفی می‌شود. وقتی ما انسانیت را از دائره حكم بیرون آوردیم گفتیم اصلًا این انسانیت از دائره این نفی خارج است و وقتی خارج شد هم اثبات می‌رود بیرون و هم نفی هردویشان بیرون می‌رود دیگر مثل اینكه فرض كنید دو نفر دارند توی سر هم می‌زنند یكی می‌گوید فلانی این خصوصیت را دارد آن یكی می‌گوید نه خیر فلانی این خصوصیت را ندارد خلاف آن را دارد یكی می‌گوید عادل است به این دلیل به این دلیل یكی می‌گوید نه این فاسق است به این دلیل یك شخص ثالثی می‌آید می‌گوید این اصلًا یكسال است مرده است این نه عادل است نه فاسق است. برای چه توی سر هم می‌زنید؟ اصلا اصل قضیه را خارج می‌كند وقتی خارج كرد دیگر اصل دعواها هم برطرف می‌شود ولهذا قالوا لوسئل بطرفی النقیض اگر از یكی از دو طرف نقیض سوال بشود كه آیا كتابت برای انسان هست یا نیست؟ جواب صحیح این است كه هردو آنها نیست سلب كل شیء هیچكدام نیستید بتقدیم السلب علی حیثیة كه از نظر ادبی ما باید در اینجا سلب را بر انسان مقدم كنیم بگوییم لیس الانسان من حیث هو بكاتب خوب فلو سئل ان الانسان من حیث هو موجود او معدوم‌؟ اگر سوال بشود انسان من حیث هو، ذات انسان من حیث هو هو، آیا این وجود خارجی دارد یا ندارد؟ می‌گوییم نه موجود است و نه معدوم. چرا؟ چون وجود و عدم عارض بر ذات انسان می‌شود نه اینكه خود ذات انسان فی حد نفسه اقتضای وجود یا اقتضای عدم را كند. یجاب بانه لیس من حیث هو موجود ولا معدوما ولا غیرهما من العوارض نه موجود بر او حمل می‌شود و نه معدوم حمل می‌شود و نه سایر عوارض بمعنی أنّ شیئاً منها لیست نفسه ولا داخلًا فیه هیچكدام از اینها نه خود انسان است و نه داخل در انسان است یعنی نه ذات انسان و نه ذاتیات انسان است «و ان لم یکن خالیا عن شیء منها او نقیضها فی نفس الامر» اگرچه در نفس الامر خالی از اینها نیست. ایشان نفس الامر را برده‌اند روی وجود خارجی در وجود خارجی در عالم خارج یا انسان موجود است یا معدوم است یا این عارض را دارد یا ندارد یا كاتب هست یا نیست ولا یراد من تقدیم السلب علی الحیثیة، أنّ ذلک العارض لیس من مقتضیات الماهیه حتی یصح الجواب بالایجاب فی لوازم الماهیة کما فهمه بعض لظهور فساده. از تقدیم سلب بر حیثیت اقتضا نمی‌شود ما گفتیم از نظر ادبی از مقدم كردن سلب بر حیثیت منظور این نیست كه أنّ ذلک العارض لیس من مقتضیات الماهیة این عارض از مقتضیات ماهیت نیست حتی یصح الجواب بالایجاب فی لوازم الماهیة تا اینكه صحیح باشد جواب به ایجاب در لوازم ماهیت، یعنی در لوازم ماهیت ما به ایجاب جواب بدهیم همانطوری كه صاحب مواقف فرمود صاحب مواقف چه فرموده است؟ صاحب مواقف فرموده است كه همه جا شما سلب را بر ماهیت مقدم نمی‌كنید. در كجا سلب را بر ماهیت مقدم می‌كنید؟ در آنجائی كه این منظور شما این باشد كه آن منفی از لوازم ماهیت نباشد، آن منفی لازمه ماهیت نیست كه اگر شما بخواهید جواب به ایجاب بدهید در مواردی جواب به ایجاب می‌دهید كه آن لازمه برای ماهیت است یعنی در جواب سوالاتی كه می‌شود اگر جواب صحیح بخواهد داده بشود آن جواب صحیح این است كه از لوازم ماهیت است یعنی این شیء از لوازم ماهیت است پس بنابراین منظور صاحب مواقف در اینجا این است كه شما كه سلب را مقدم می‌كنید در این سلب دو خاصیت دارد خاصیت اول این است كه هم می‌شود در مواردی كه آن موارد لازمة ماهیت نیست. در آن موارد شما سلب می‌كنید و سلب را مقدم می‌كنید بر موضوع مثلًا فرض كنید مثل كتابت و شعر و تعجب و غیرذلك كه اینها از لوازم ماهیت نیستند آنی كه از لوازم ماهیت است مثل زوجیت برای اربعه است مثل فردیت برای ثلاثه است یا ثلاث زوایا برای مثلث است یا اربع قواعد برای مربع است یا مثلًا ذاتیات آن حیوان و به اصطلاح انواع اگر شما آمدید و خواستید بگویید كه این ماهیت ما دارای این قید نیست در آنجا باید این فرد را مقدم بر آن مقید بكنید كه انسان باشد، می‌گویید لیس الانسان من حیث هو هو بكاتب خوب منظور ما در اینجا است كه كاتب در اینجا از لوازم این ماهیت نیست ولی اگر شما آمدید از لوازم ماهیت استفاده كردید باز اشكال ندارد كه شما سلب مقید كنید به اینكه الیس الانسان من حیث هو هو بمتعجب یا بگویید: ألیس المثلث من حیث هوهو بثلاثة زوایا می‌گوییم كه نعم: المثلث من حیث هو هو هو مركب من ثلاثه زوایا، یا الیس الانسان من حیث هوهو بناطق پاسخ این است كه نعم الانسان من حیث هو هو ناطقٌ، در اینجا پاسخ ما پاسخ مثبت است چرا؟ چون آن قیدی كه در اینجا آمده از لوازم ماهیت است پس در اینجا در دو مورد ما می‌توانیم در مقدم شدن سلب بر آنجا بر این مقید، نسبت به مواردی كه بخواهیم او را از دائره ذاتیات خارج بكنیم سلب را مقدم می‌كنیم مثل اینكه بگوییم لیس الانسان من حیث هو بكاتب، الان كتابت را ما از دائره ذاتیات آن مقید خارج كردیم اما در آن قیودی و محمولاتی كه اینها ذاتی برای این ماهیت هستند در آنجا اشكال ندارد كه ما سلب را در حین اینكه مقدم بكنیم جوابمان جواب مثبت باشد. این را مرحوم آخوند می‌فرماید كه ظاهر الفساد است چرا؟ چون تقدیم سلب بر مقید خود آن مقید را اصلًا بیرون می‌آورد! شما چطور می‌خواهید ذاتیات را بعد اثبات كنید؟ دیگر نمی‌شود. وقتی كه خود موضوع را شما از دائره حكم بیرون آوردید نه ثبوت ماهیات در اینجا دیگر حمل می‌شود و نه نفی‌اش در آنجا حمل می‌شود دیگر هیچكدام. لذا در تقدیم سلب بر حیثیت فقط در مواردی آورده می‌شود كه آن قید ما اصلًا در دائره ذاتیات آن موضوع قرار ندارند اصلًا در آن دایره نیستند یعنی لااقتضاء است نسبت به او. ولا یراد من تقدیم السلب علی الحیثیة أن ذلک العارض لیس من مقتضیات الماهیة، اینكه این عارض از مقتضیات ماهیت نیست مثل كتابت حتی یصح الجواب بالإیجاب فی لوازم الماهیة تا اینكه ما در مقتضیات ماهیت بتوانیم جواب به ایجاب بدهیم وکما فهمه بعض همانطوری كه بعضی از تقدیم سلب بر ماهیت این را متوجه شدند لظهور فساده جوابش هم روشن شد چون وقتی شما سلب را مقدم می‌كنید خود آن موضوع را از دائره خارج می‌كنید وقتی خودش را خارج كردید چطور می‌توانید ذاتیات را حمل بر ماهیت كنید؟ شما خود موضوع را خارج كردید چون آن مقید تلو كرده سلب را و بعد از سلب آمده وقتی بعد از سلب بیاید خود آن مقید را برداشتید وقتی برداشته شد با خودش هم آنچه كه با مقید بود برداشت، هم آنچه را كه مربوط به ماهیت نیست برداشت و هم آنچه كه مربوط است. در حالی كه شما پس آنچه را كه مربوط است اگر ماهیت است باید شما بعد از آن حیثیت بیاورید ولاالغرض من تقدیمه علیها أن لا یکون الجواب بالإیجاب العدولی غرض تقدیم سلب الحیثیی، این نیست كه جواب، به جواب عدولی باشد اینكه شما می‌گویید ان الانسان حیث هو لیس بكاتب این معنایش این نیست كه شما بگویید الیس الانسان من حیث هو بكاتب شما جواب می‌دهید كه: لیس الانسان من حیث هو بلاكاتب، لاكاتب در اینجا قضیه معدوله است این قضیه معدوله در حكم موجبه است لا كاتب در اینجا یعنی مثل لا جالس یعنی قائم لا كاتب یعنی عدم‌الكتابی بعنوان یك اثبات سلب است نه به عنوان نفی الربط، اثبات عدم‌الربط است در قضیه معدوله ولی در قضیه سالبه ما سلب‌الربط می‌كنیم لأن مناط الفرق بین العدول و التحصیل فی السلب تقدیم الرابطة علیه و تأخیرها عنه لا غیر، مناط سلب بین عدول و تحصیل هیچ فرقی با هم نمی‌كنند فقط در كیفیت رابطه است آن رابطه را كه هو باشد ما مقدم برآن بكنیم یا مقدم نكنیم فلو سئلنا بموجبتین هما فی قوة النقیضین اگر از ما سوال بشود به دوتا موجبه‌ای كه در قوه دوتا نقیض هستند مثل جالس و قائم‌، او بموجبة و معدولة مثل جالس و لاجالس، کقولنا الإنسان إما واحد أو کثیر و إما ألف و إما لا ألف لم یلزمنا أن نجیب البتة، لازم نیست ما در اینجا جواب بدهیم چون بالاخره یا این است یا آن است ولی اگر جواب دادیم وإن أجبنا أجبنا بلا هذا و لا ذاک، نه این و نه آن هیچكدام چرا؟ چون انسان در اینجا منظور خود همان ماهیت انسان است.

 با یكی از آقایانی كه مسئولیت در حوزه دارد مصاحبه كردند كه چه برنامه‌هایی برای حوزه دارد؟ گفت: هدف اصلی ما ارتقاء سطح تقوای طلاب است، این دستهایش را هم برد بالا كه تا عمامه رسید. به‌به كی دارد چه می‌گوید! لابد مسائلی كه اتفاق افتاده برای مدیریت حوزه، شنیده‌اید كه چگونه انتخاب شدند، با گزارش خلاف! و .. كار ما به كجا رسیده؟! تعجب از این است كه چه كسانی از تقوای طلبه‌ها حرف می‌زنند!! كه سطح تقوای طلبه‌ها بالا رود!! حتماً می‌خواهید مثل حضرتعالی بشوند؟!

 همه چیزمان شده دكور اگر یكی بیاید یك حرفی بزند كه مراجع نباید در كارهای مردم دخالت كنند انگار آسمان به زمین رسیده است جمع می‌شوند اعلامیه می‌دهند، شكوائیه به دادستانی تنظیم می‌كنند، تحت پیگرد قانونی قرار می‌دهند صحبت می‌كنند. بدبختی است در یك همچنین قضایایی هیچكس صدایش درمی‌آید؟ همه‌چیزمان بازی شده است همه چیزمان دكور و فیلم شده است. مردم اینها را می‌فهمند، همه اینها را می‌فهمند. ما از دیگران می‌شنویم. تعجب كه چطور مسائل درز پیدا می‌كند.

 امام سجاد ﴿علیه السلام﴾ خیلی عجیب می‌فرماید اگر آن خنجری كه با آن سر پدر مرا بریدند به من امانت بدهند من آن را به صاحبش برمی‌گردانم آنها چه می‌گفتند ما داریم چه می‌كنیم! یعنی می‌گوید آنقدر مومن باید امین و صادق باشد، بریدند كه بریدند فعلا این امانت است باید برگردانده شود. شما به عنوان امانت این را قبول كردی چرا برنمی‌گردانی؟ از اول قبول نكن، بگو من نمی‌خواهم شمشیری را كه با آن پدر مرا شهید كردند در خانه ام باشد خوب از اول قبول نمی‌كنی، ولی یك وقتی به عنوان امانت قبول می‌كنی یعنی چی؟ یعنی من این را می‌پذیرم و می‌گیرم و بعد به شما برمی‌گردانم. حضرت می‌فرماید كه باید این كار را انجام بدهی چرا؟ چون انسان باید بر ارزش‌ها، باید بخاطر خدا محافظت كند نه بخاطر مصالح خودش الان كه ما داریم در اینجا بحث می‌كنیم برای چی داریم می‌آئیم؟ باید برای این هدف این باشد كه آنی كه مورد نظر اسلام و امام علیه‌السلام است آن بیاید مطرح بشود فقط، حالا اگر من آمدم و قاطی كردم گفتم كه این كه مورد نظر امام علیه‌السلام است اگر بخواهم بگویم، ممكن است به آنجا بربخورد! ممكن است به اینجا بربخورد!، همه اش خراب شد رفت. تمامش از بین می‌رود. یا باید احراز بكنیم كه این مساله مورد نظر امام نیست احراز این مساله بشود و خب: بل الانسان علی نفسه بصیرة خود آدم می‌فهمد كه دارد خودش را گول می‌زند یا نه؟ همین مراجع مرحوم آقا را در یكی از كتبشون به عنوان عرفای كذابین آوردند، صدا از یك نفر درنیامد همین آقای سیدكاظم حائری بروید در كتاب بخوانید، «تزكیه نفس» نوشته است الحمدلله دیگر چه كسانی دارند تزكیه نفس می‌نویسند!. اما وقتی می‌گویند مراجع در كارهای مردم دخالت نكنند، آسمان را به زمین كشاندند، نشست حوزه، جلسات اساتید، مدیر، مردم، شكوائیه، دادستان، تحت تعقیب، جرم، چی است آقا؟ كه گفته شده مراجع دخالت نكنند خوب مگر چه شده است؟ نه باید تحت تعقیب قرار بگیرند باید چه كنند چرا؟ چون خطر است، خطر تهدید می‌كند اگر این حرف را یكی دیگر بزند كم‌كم اپیدمی می‌شود و موقعیت به خطر می‌افتد ولی اگر به هر كسی تهمتی زدند بگذارید بزنند! مگر پدر ما مرجع نبود این كه قویترین شاگرد درس آقای خوئی بود همه احترام می‌كردند چرا همه شما لال شدید؟ چرا؟ حالا مرده، مرده دیگه، دیگه ولش كن مرده. آیا مرحوم آقا جزء مراجع بودند كه این حرفها را زدند یا نه؟، نه مصلحت نیست می‌بینید چقدر ما ... همه اش شده دكور است، همه اش شده فیلم است، همه اش شده ظاهرسازی، اینجور نشود، آنجور نشود، خراب نشود، فلان نشود، ولی خوب بالاخره خدا گاهی اوقات یك مسائلی را پیش می‌آورد كه خوب نفسانیات می‌آید روشن می‌شود مخفیات می‌آید ظاهر می‌شود، مردم حقیقت را می‌فهمند كجاست، دروغ را می‌فهمند كجاست، بله مسائل اینطور نمی‌ماند. مرحوم قاضی در نجف، ایشان وقتی وارد مجالس فاتحة علما می‌شدند صدا از كسی درنمی‌آمد، بخاطر آن سیطره علمی ایشان و ...، ولی الان هر مزخرفی را دارند به این مرد می‌گویند، هیچ كس حرف نمی‌زند، هیچ كس صدایش در نمی‌آید آقا این حرفها چی است؟ این مزخرفات چیست؟ آن وقت آقایان بیایند درسشان را بگویند و بروند و هیچی تكان نخورد این را بگویید این را نگویید این كه نشد! این كه درس نشد! این كه حوزه نشد! حوزه آن است كه مدرّس وقتی كه می‌آید از منزلش حركت می‌كند امام صادق علیه السلام در نظرش باشد تا وقتی كه برمی‌گردد والسلام، این می‌شود یك محیطی كه مورد نظر امام علیه‌السلام است و حضرت هم به آن عنایت می‌كند و مطالب جنبة نورانیت پیدا می‌كند اصل مطالب تغییر پیدا می‌كند اصلا عوض می‌شود، طرز فكرها عوض می‌شود، طرز بیان عوض می‌شود، كیفیت استدلال تغییر پیدا می‌كند. ولی نه، بیائیم این را بگوییم آن را نگوییم این به صلاح است آن به صلاح نیست این دیگر مرده چرا برای خودمان دردسر ایجاد كنیم. تمام اینها بر خلاف مكتب اهل بیت است و همه اینها خلاف است.

 این امروز رفیقمان است هیچ چیز نگوییم آن امروز فلان است هیچی نگوییم، آقای اشتهاردی بلند می‌شود می‌آید قضیه قلم و قرطاس را انكار می‌كند هیچ كس حرف نمی‌زند دو نفر می‌فرستند در خانه ایشان و دوتا حرف می‌زنند و فلان و ... و بعد هم ایشان نامه می دهد و اصلًا هم نمی‌گوید این اشتباه است، می‌گوید من دیدم صلاح نیست ودشمن شاد می‌شود! دشمن كی است؟ نامه‌اش پیش بنده است، شما برخلاف نصوص تشیع و تسنن گفتی، حتی خود اهل تسنن هم دارند می‌گویند، آمدید قضیه قلم و قرطاس را كه از اصول و پایه‌های شیعه است رد كردی! یك فاجعه بوجود آوردی در تشیع! بعد هم ایشان بگوید دشمن شاد می‌شود!! چون ما دیدیم دشمن شاد می‌شود گفتیم كاری نكنیم كه ... دشمن كی است؟ دشمن تشیع خود ما هستیم كه كمر امام زمان ﴿عج﴾ با این حرفهایمان شكستیم نه ملك‌عبداللَه، نه آنها دشمن نیستند ما دشمنیم نه آن آدمها فقط آدمهای نفهم وهابی، دشمن تشیع آن عمامه به سر سیدی است كه زدن عمر را و تكه‌تكه كردن حضرت زهرا ﴿س﴾ را رد می‌كند این دشمن تشیع است نه وهابی‌ها و اینها، دشمن تشیع اینهایی هستند كه با انكار حدیث قلم و قرطاس آمدند تمام استدلال شیعه در این هزاروچهارصد سال همه را به باد دادند. بعد هم چون اینها در حوزه هستند قضیه را ماست‌مالی می‌كنیم و بعد می‌رویم بالای منبر و می‌گوییم از این به بعد صحبت كردن، دشمن شاد كردن است لذا مسئله ازنظر ما تمام است. خود بنده بعدا شنیدم ایشان نسبت به افراد گفته بود من نظرم همین است و از نظرم هم برنگشته ام همان آقای اشتهاردی كه مُرد، شاهد عینی برای بنده این قضیه را نقل كرده كه من نظرم همین است ولی چون مخالفت كردند من نظرم را پس گرفتم. دشمن شیعه ما هستیم، دشمن امام زمان ما هستیم این حرفها چیست؟، آنها كی هستند؟ امام جماعت كویت كتاب را آورد در كویت و به همه نشان داد و گفت ببینید شیعه بعد از هزاروچهارصد سال تهمت‌هایی كه به خلفای ما می‌زد ببینید حالا آمده پس گرفته، دست شما درد نكند! آقای شیخ نود ساله حوزه!!، وقتی كه مُرد ایشان تابه‌حال یك فاتحه هم برایش نخوانده ام، و بعد از اینكه آن حرف را زد وقتی از جلویش رد می‌شدم سلام هم نمی‌كردم با اینكه مرا می‌شناخت، سلام نكردم، تا به الان هم برایش فاتحه نخوانده ام مطلقا. ما در مبانی خودمان شوخی نداریم، مبانی مكتب اهل بیت چیزی نیست كه دادوستد و خریدوفروش بشود در همه چیز بخواهیم مسامحه بكنیم، این یكی از آن طرف آن یكی از آن طرف، آن آقای عسگری می‌رود در مدرسه اصلا زیارت عاشورا را انكار می‌كند! همین آقای عسگری شنیدید یا نه؟ بنده شنیدم صحبتش را با گوش خودم شنیدم، نوارش را برای من آوردند زیارت عاشورا سند ندارد!!. دست شما درد نكند!. اینها شیعیان هستند!!. شنیدم ایشان در یك سفری كه به هند ﴿یا پاكستان﴾ رفته بوده، با آن رئیس مفتی‌یان آنجا صحبت كرده بود او گفته بوده كه شما به مهر سجده می‌كنید ـ همین اشكالات پیش پا افتاده‌ای كه مطرح می‌كنند ـ ایشان مهر سیدالشهدا را از جیبش درآورد و گذاشت روی زمین و رفت رویش ایستاد. همین آقای عسگری!، رفت رویش ایستاد و گفت حالا بیاید بحث كنیم طرف گفته بود ما دیگر بحثی نداریم! من همین را می‌خواستم از شما، ما دیگر با شما بحث نمی‌كنیم، می‌خواستم ببینم شما دست از تعصبت برمی‌داری كه برداشتی، هی می‌گفت بیا بحث كن، گفت ما بحثی نداریم شما با این كاری كه كردی ... بله اینها محافظین شیعه هستند رفت روی مهر ایستاد بسیار خب!! خدا زیاد كند از این مدافعان حریم ولایت خدا خیلی زیاد كند. خروار خروار زیاد كند!.

 آدم نگاه می‌كند به این عرفا واقعاً مثل علامه طباطبایی‌ها، مرحوم قاضی‌ها، مرحوم آقا یا آقاسیدمیرزاجوادی ملكی تبریزی فكر اینها، عمل اینها، تفكر اینها حریت اینها چه آزادی چه حریت بدون اینكه كسی دست آنها را بگیرد آنها را در بند بگیرد ملاحظات مصالح و اینها آنها را از گفتن حقیقت باز بدارد. در جلد هیجده امام شناسی ایشان نوشتند راجع به اینكه حرام است انسان به غیر از امام معصوم به كسی امام بگوید. حالا هركی می‌خواهد بدش بیاید هر كی می‌خواهد خوشش بیاید آمدند جلوی این را گرفتند نباید چاپ بشود، چاپ كه شده بود نباید پخش بشود نمی‌دانم پخش شد یا نشد نفهمیدم، شنیدم پخش شد، خوب چرا نباید بشود؟ شما بیا جواب بده، كتاب بنویس، ده جلد كه نخیر اشكال ندارد به این دلیل به این دلیل اشكال ندارد. در حكومت اسلام كه حكومت، حكومت اثنی عشری است، و قانونش قانون جعفری است آیا در این حكومت باید مبانی تشیع در این حكومت باشد یا نه حتی نسبت به طرح مبانی باید ضیق باشد؟ الان كه دیگر زمان هارون و مامون نیست، الان زمان زمان بسط حقایق آن مكتب تشیع است. بسیار خوب یك آقا نظرش این است، آقای كوچه بازار هم نبوده عالم بوده همه هم می‌دانند نظرش این است بسیار خوب شما هم بیایید جواب بدهید خواننده نگاه می‌كند یا این را می‌پسندد یا آن را، اینكه دیگر دعوا ندارد آقا نظر بنده این است كه گفتن امام و اطلاق امام بر غیر از امام زمان حرام است بنده نظرم این است و این هم ادله‌اش شما می‌گوید نه این نظر غلط است خیلی خوب شما هم دلیل بیاور آن كسی كه نگاه می‌كند یا این را می‌پذیرد یا آن را، به كجا برمی‌خورد؟ سب كردی؟، اهانت كردی؟، چه اهانتی كردی؟ در ارتباط با همین مساله یكی از اقوام ایشان شخصی كه معروف است و همه می‌شناسند از اقوام نزدیك ایشان یك روز آمد مشهد، بعد از اینكه یك نامه‌ای برای مرحوم آقا نوشته بود و ایشان هم جوابش را دادند كه در جلد هیجده عین نامه را و جواب نامه را آورده اند، به مشهد آمد ـ بنده هم بودم ـ او آمد كه با ایشان صحبت كند، آمد و صحبت كرد تقریبا یك ساعت مجلس طول كشید و ایشان در آن مجلس برایش ثابت كردند كه گفتن امام به غیر از امام زمان حرام است و اشكال دارد در آن مجلس ثابت كردند وایشان یك ساعت صحبت كرد و دیگر جوابی نتوانست بدهد ـ خوب بنده بودم دیگر ـ تا حالا رد می‌كردی، تا حالا صحبت می‌كردی یكدفعه كه زبونت بند نیامد تا حالا داشتی حرف می‌زدی و رد می كردی جواب می‌دادی، حالا كه دیگر نتوانستی، خوب تمام شد مقتضای احتیاط چیست؟ این همه ما روایات احتیاط داریم برفرض كه شما این مطلب را وجداناً و قناعتاً این مساله را شما قبول نكردی مقتضای احتیاط در اینجا چیست؟ احتیاط سكوت است دیگه. یا باید بگوید واجب است؟ گفتن امام واجب است؟ یا اینكه حداكثر یك امر مباح است، كسی كه حكم به وجوب نمی‌كند كه مثلا احتیاط واجب است كه بگویم، مقتضای احتیاط این است، بسیار خوب فردا روز جمعه بود و ایشان پیش از خطبه‌های نماز جمعه در مشهد سخنرانی كرد و ده بار لفظ امام را گفت این شد دین ما! ببینید یعنی همه چیز را بازی گرفته ایم! ده بار لفظ امام را گفت! و خود مرحوم آقا هم نشسته بودند چون ایشان آن موقع به نماز جمعه می‌رفتند در این اواخر دیگر بخاطر كسالت نتوانستند، ولی آن موقع می‌رفتند البته من آن موقع نبودم احتمالا مریض بودم چون آن موقع ها وقتی ایشان می رفتند من نیز با ایشان می رفتم، ایشان می‌گفتند كه جلوی خود من ده بار این لفظ امام را آورد! خوب حالا شما دارید از دین خدا از دین امام زمان تبلیغ می‌كنید؟! چی را تبلیغ می‌كنیم؟ قاعده‌ای اصولی در اینجا احتیاط است، حداقلش احتیاط است، نگو یا جلوی مردم نگو حداقل، نه اینكه آدم لج كند برود عمداً آن هم فقط ٢٤ ساعت فاصله افتاده بعد بلند بشود و هی امام امام امام بكند!!، اینها را خدا می‌آید یكی یكی جلوی آدم می‌گذارد بیا از این جواب بده، و همین است كه بالاخره باعث می‌شود كه آبروی انسان در خیلی جاها برود، اینها بی‌حساب نیست. حالا این مال این دنیا، مال آن دنیا هم كه ملائكه در انتظارند به قول عربها نحن بالانتظار، تا خدا چه تقدیركند.